

کوجه

رضاقبیری



دشت را کاغذها پیشانده اند

این خورشید

از کجا باید طلوعش را به رخ بکشد و

دشت آنگاز شود

پسرکه سنگ پرتاب می کند

به امید رخنه نوری

در سیاهه دشت

سریا داوودی حمله

به درخت بر می گردم
کلمه
پر از قناری است
نصف تا را از خودم کم می کنم
نیمه ی دیگر
هم که باشد
یک حرف بیشتر از شنوایی ام ندارد!

حافظ موسوی

گنجشکها با تو دوستند.
گرچه با صدای پایت قرار نمی کنند.
سوسکها
اگر تو بخواهی
کنار دمپاییها دراز می کشند.
جانور درونم آرام شده است
تو تا کدام زبان حرف می زنی؟

رضامحبی راد

تو سنگ
من چاه
و عشق دیوانه ای
که تو در دل من انداخت
گفتی که چشم روی هم بگذاری برمی گردی
مقصر تو نیستی
از روزی که رفقه ای هنوز
چشم بر هم نگذاشته ام

جواد گنجعلی

بردن اسم تو آن قدر دهان مرا شیرین می کند
که مورچهها
بعد مژک
نامت را از زانم بگیرند و به لاته ببرند
می ترسم بپریم و کسی تو را نشناسد
و نداند این همه دیوانگی
در این درخت برنتال
برای که بود
بردن نام تو که قتل نیست
زدنی نیست
نام تو نام توست عزیزم
غمی در حروف الفبا
لیلا کر دیچه

لیلا کر دیچه

لابد دوست دارم هنوز
که هنوز
فکر می کنم
از هزار و صد نسخه ای این شعر
یک نسخه را
تو به خانه می بری
و تو تنها تو می فهمی
چند جایی این شعر
خط خورده است.

ضیاء موحد

چشم که باز می کنی
اجاق هستی
از دود
کلمه های گزنده
پراکنده
در هوا
بی هیچ جمله ای
می شنوی؟
دود است که آه می کشد
به شتاب از بستر برجیز
با مشتت نور سرد
دهان زخم ها را ببند

مهدی شادخواست

افتادن که عیب نیست
سبب که افتاد.
افتاد قانون جاذبه بر سر زبان ها
می گویند: «وقتی که آب سر بالا می رود»
اما تترس!
قورباغه ها دیگر از نفس افتاده اند.

حافظ عظیمی

جابت را بر کرد.
می ایستد
با من قدم می زند.
کنارم دراز می کشد.
به حرف های مستخره ام می خندد
مقاله می شنیدند
نتیجایی اما
جای نمی نوشتند.

مجید فروتن

اکنون زمان آرمیدن بر بال های یک دریاست
اکنون دلم تپیدن فریادست
می بینمش
بر بالهای سبز دو کیبوتر دارد سپید
با هاله ای به رنگ چشمش
می بینمش
کاهی بر آب
و دستی بر آسمان
اکنون دلم تپیدن دریاست.

رضا چایچی

کابوس های خانه را
با نفس های بریده بریده
نبت می کنم
دروغی است
آفتاب نادیده را
با هزار و یک زبان مح گفتن
وقتی که شب افتاده است
بختگ وار بر پنجره ام

رسول یونان

بعضی از شب ها
گامیشتی سیاه به خولام می آید و
آنجا را به هم می بزد
شاخ می زند به ماه
ستاره ها را می بلعد
نوع می کشد
طوری که حال ها
از نال پروهه ها می گریزند
بعضی از شب ها
زیر پاهای گامیشتی سیاه لگد می شوم در خواب
گامیشتی سیاه که
نمی دانم از مرداب کدام نفرین می آید

گراناز موسوی

در عکس چشمان تو
خواب های من پیداست
در شبیه پوست من
شبه ها
چیزی شبیه خواب های تو می چرخد
هر شب به خواب هایم بیا
تا عکس مان ای به هم شبیه تر شود.

محمود معتقدی

دارم
به حسن قطاری می اندیشم
بر پشته هایی از خاطره
میان برزهای چشمانت
که چون بادی
از برابرم می گذرد

اما
تو از کدام سوی یادها و پنجره ها
عبور می کنی؟

ایمان مختار

زخم یعنی
تو اینجایی
میان واژه هایم
خاطرآم
چرک کرده اند آرزوهایم
نمی بینی؟!
تو همیشه از جمع می گفתי
من از تفریق
به جواب نرسیده
تقسیمان کردند
تو شدی قسمت بردی رسمی
من هم خارج قسمتی میهم
از که بگیرم

شهرام مقدسی

ما برای کتابها
چقدر خراب مان می آید!
تو را کم کرده ام
در خیابانی که هیچ کس نبود
سرافت را
از که بگیرم

ساره دستارن

این بنگون که چشم هایش را بسته است
بلند می شود کاهی وقت ها
با آن یکی بنگون روی لیوان
راه می افتند
برنده های روی چراغ خواب
با هم پرواز می کنند
کافی است دستم را بگیري
از درون این عکس ها

قدسی قاضی نور

دو نقطه
از دو نگاه
در خطی کوتاه
آغاز قصه ی ما
دیدار ما
چون آب و ماه
چه دور!
چه درهما!
روی کوچی ی برفی
رذیلتی است که برکنکته
انگار قصه ی توست

احسان پوسا

او درباره مجموعه آثارش می گوید: اولین مجموعه شعر من با عنوان «اندوه پروازها» در سال ۵۸ منتشر شد. پس از آن هم مجموعه های دیگری، به تدریج از سال ۶۵ تا ۸۹ با نامهای «گام های تاریک و روشن»، «کلمات» چون دقیقه ها»، «کنار جاده ی بنفش»، «کودکی ام را دیدم»، «این دفتر را باد ورق خواهد زد» و «سوت زدن در تاریکی» به چاپ رسید. گزیده ای از شعرهایم نیز در کتاب «رویاها ی کاغذی ام» منتشر شد. آخرین مجموعه ی شعرم با نام «کسی به در کوئید» در اختیار انتشارات مروارید قرار گرفته که هنوز مجوز انتشار نگرفته است. مجموعه دیگری نیز هست که هنوز برای انتشار آن اقدامی نکرده ام.

مهديه لطيفي

راه دوری نمی روم
نمی بینی ام
تنها
می بروی تو خواب هایت کاهی
به شکل کیبوتری
یا کابوسی
که صبح ها
هرچه بیشتر فکر کنی
کمتر به یادم بیآوری!

منوچهر بیلیده

حتی خیال نوشتن
دو فنجان چای
یا قهوه
کنار هم
همراهیان نمی کند
حالا فنجان ها را کنار
هم گذاشته ام
تا صندلی های خالی
به هم خیره شوند

شیدا فرازمند

من از ازدحام شعر
زاده شده ام
شبه احساس
مثل اشتیاق تو
مرا بخوان
برایم کف بز
تا
دوباره زاده شوم.

پوران کاوه

کاشی
خواب خیس گل سرخی بودی کنار پنجره ام
با ستاره ای در آسمان
با لطافت باران
یا ملکه ی باغ های انگور
یا سایه ی آن رویاهای بسیار دور
اما افسوس
تو کلمات عاشقانه و زیبا شدی در کتابها
و من تبعیدی تا ابد در کتابخانه ها

شهرام مقدسی

ما برای کتابها
چقدر خراب مان می آید!
تو را کم کرده ام
در خیابانی که هیچ کس نبود
سرافت را
از که بگیرم

کافه

شهاب مقربین

شهاب مقربین متولد ۱۶ خرداد ۱۳۳۳ در اصفهان است. دوران کودکی و نوجوانی را تا اتمام دوره دبیرستان در این شهر سپری کرد. در سال ۱۳۵۱ با قبولی در رشته مهندسی شیمی به تهران آمد و در دانشگاه صنعتی شریف مشغول به تحصیل شد اما تحصیلات این شاعر و نویسنده در رشته مهندسی شیمی ناتمام ماند. در دوره نوجوانی، در اصفهان، کارهایی تجربی در زمینه های ادبی و شعر انجام داد. به گفته خودش اما چون آن ها را فاقد ارزش ادبی لازم می دانست، برای انتشارشان اقدامی نکرد. با ورود به دانشگاه با اسماعیل خونی آشنا شد. شهاب مقربین این آشنایی را مهم توصیف کرده است و نقش مهمی در تشویق او در زمینه ادبیات داشت با این آشنایی، رفت و آمد و همنشینی او با شاعران مطرح آن روزگار میسر شد. در آن دوران با شاعرانی چون احمد شاملو، منوچهر آتشی، محمدعلی سپانلو، محمد حوقفی و... آشنایی نزدیک شکل گرفت. اولین مجموعه شعر این شاعر با عنوان «اندوه پروازها» در سال ۱۳۵۸ منتشر شد.

شهاب مقربین با «کنار جاده بنفش کودکی ام را دیدم» در دهه هفتاد، ضمن دریافت جایزه شعر کارنامه و اقبال عمومی و منتقدان به شعرش، جایگاه خود را نیز در شعر معاصر تثبیت کرد. علاوه بر انتشار شعرهایش در مطبوعات گوناگون در دوره های مختلف، از هشت مجموعه شعر و دو گزیده اشعار منتشر شده است که از آن میان، کتاب «کنار جاده بنفش، کودکی ام را دیدم» برنده جایزه شعر امروز ایران - کارنامه و کتاب «کسی به در کوئید» نامزد جایزه شعر خبرنگاران شد. از او، علاوه بر شعرهای آراکنده ای که به زبان های یونانی، سوئدی، عبری و ترکی ترجمه شده است، کتاب «سوت زدن در تاریکی» به زبان کردی و دو مجموعه از گزیده اشعارش به زبان های انگلیسی و فرانسوی ترجمه و منتشر شده است.

شهاب مقربین یکی از مؤسسان و گردانندگان «مؤسسه انتشاراتی آهنگ دیگه» است که با همراهی شمس لنگرودی و حافظ موسوی از سال ۱۳۸۱ خورشیدی آغاز به کار کرد و در طول ده سال فعالیت خود، تا پیش از جلوگیری از ادامه کار مؤسسه، به انتشار کتابهای متعدد در زمینه ادبیات، به ویژه شعر، اهتمام ورزید.

او درباره مجموعه آثارش می گوید: اولین مجموعه شعر من با عنوان «اندوه پروازها» در سال ۵۸ منتشر شد. پس از آن هم مجموعه های دیگری، به تدریج از سال ۶۵ تا ۸۹ با نامهای «گام های تاریک و روشن»، «کلمات» چون دقیقه ها»، «کنار جاده ی بنفش»، «کودکی ام را دیدم»، «این دفتر را باد ورق خواهد زد» و «سوت زدن در تاریکی» به چاپ رسید. گزیده ای از شعرهایم نیز در کتاب «رویاها ی کاغذی ام» منتشر شد. آخرین مجموعه ی شعرم با نام «کسی به در کوئید» در اختیار انتشارات مروارید قرار گرفته که هنوز مجوز انتشار نگرفته است. مجموعه دیگری نیز هست که هنوز برای انتشار آن اقدامی نکرده ام.

آرش شفاعی درباره مقربین می گوید: «اگر به دنبال شعرهای حسنیته کنه با وجود داشتن ساختار، بازی های زبانی و حسن و بیچندگی های و شعیده بازی های زبانی برخی شاعران در آن خبری نباشد، شهاب مقربین و شعرهایش یکی از بهترین پیشنهادهایی است که می توانیم به شما بدهیم. شعرهای او از آن سخنی می گویم، مبتنی است بر استفاده ای با بسامد بالا از «کناره» که به پایان بندی های گامی منجر می شود. این ساختار که در شعرهایش چون «کاهی صخره ها هم گریه می کنند» خوبی ویژه ی شعر بر آمده است. در شعرهای «گوشی را بردار» به ساختاری قابل پیش بینی و کم بهره و از لذت کشف منجر می شود.»

علیرضا فراهانی نیز می گوید: «شهاب مقربین در آثار خود با بهره گیری از امکانات زبانی در دو خاصه سادگی و صمیمیت توانسته می هیچ تکلفی احساسات و اندیشه هایش را در بستر رمزآلودی امروزی با خوانندگان آثارش در میان بگذارد. زبان ساده ای اثر مقربین با استفاده از تکنیک های شعری امروز نقش بسیار مهمی در شکل گیری ساختار و فضای شعرهای مقربین دارد. دقت مقربین در انتخاب واژه ها و نوع کلمات هم قرار دادن آن ها برای ایجاد موسیقی درونی از نکت مهمی است که در روند قضا سازی آثار او نقش دارند. شاید مخاطبی که در اولین برخورد با این گونه آثار از خوانش آن ها لذت می برد فکر کند که خلق چنین آثار راحت است، اما باوقاف در تجربه معلوم می شود که این گونه نیست؛ بلکه نوع ارتباطی که شاعر با کلمات و نحوه ی گزینش آن ها برای کنار هم قرار دادنشان دارد، بسیار در شکل گیری فضای شعر با زبانی ساده موثر است.»

مقربین با زبانی ساده جهان بیرومنش را می کاود و بدون شک یکی از شاعران مهم به شمار می رود که در هیافت سادگی و صمیمیت و انگیزش شعر جوان تاثیر بالقوه ای داشته است، از این رو چیزی که در نگاه اول ساده به نظر می رسد، مضمون پرزادی ساده و دوری جستی از نکت های مفهومی است که در غایت امر، چنین برآیندی مخاطب را فریب می دهد که نوشته اش چنین شعری چندر می تواند راحت باشد. اما یکی از باره های ویژه این شعرها تریسیم فضای رمزآلودی و کارگیری صحنه زبان است که توانایی های اندیشه و ذهن را به بهترین وجه ممکن در اختیار مخاطب قرار می دهد. در ادامه شعرهای این شاعر را می خوانیم.

بوف

نشته روی حباب چرنگ

کاخ

روی نیمکت سنگ

درختان انگار نیستند

رفته اند

از پارک جلوی خانه ی من

به زمستانه ی آنجا



دبیر صفحه شعر:

محمد شیرازی

Haghnavard@gmail.com